

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

دیدگاه مرحوم محقق خویی

مرحوم آخوند فرمود: بساطت از حیث تصور و ادراک مقصود است. مرحوم خویی دیدگاه ایشان را نظریه‌ای «غریب» دانسته و در رابطه با وجه آن می‌فرماید: بیان مذکور یعنی این‌که محور وحدت لحاظی و تصویری باشد قابلیت نزاع ندارد چون محل مناقشه این است که بدانیم آیا مشتق از لحاظ واقع مرکب است یا خیر؟! برای کشف این مسئله نیز باید به عقل مراجعه نمود.

شاهد ایشان اقامه براهین عقلی توسط قائلین به بساطت و ترکب در این مسئله بوده و مشخص می‌شود در مسئله‌ای که برای اقوال آن براهین عقلی ذکر شده است نزاع در خصوص مفهوم، تصور و لحاظ نیست. به بیان دیگر اگر نزاع مربوط به تصور و لحاظ بود با مراجعه به عرف و لغت می‌توان دریافت که از «ضارب» یک یا چند معنا به ذهن انسباق دارد و نیازی به اقامه برهان وجود نداشت. اما چون طرفین براهین عقلی را در این بحث مطرح نموده‌اند مشخص می‌شود باید دید واقعی که ضارب از آن حکایت دارد بسیط است یا مرکب؟!

مرحوم خویی در ادامه می‌فرماید: از عبارت مرحوم آخوند که می‌فرماید: به حسب مفهوم از مشتق یک معنا به ذهن خطور می‌کند اما عقل آن را به حسب واقع به دو معنا تحلیل می‌کند مشخص می‌شود مرحوم آخوند با نظریه بساطت موافق نیست.^[1]

بررسی دیدگاه مرحوم محقق خویی

سه نکته راجع به نظریه مرحوم خویی قابل بیان است:

نکته اول: مشهور اهل منطق و فلسفه در معنای بساطت می‌گویند: میان مشتق و مصدر همین مقدار تفاوت وجود دارد یا خیر اما اشکال نداشته و «ضارب» و «ضرب» از لحاظ واقع یکی هستند. تنها تفاوتی اعتباری میان آن‌ها وجود دارد که «ضارب» لا بشرط از حمل و «ضرب» بشرط لای از حمل است.

هر چند در تنبیه دوم به این مسئله پرداخته می‌شود که میان مشتق و مصدر همین مقدار تفاوت وجود دارد یا خیر اما اشکال مرحوم خویی نسبت به نظریه مرحوم آخوند، در حقیقت به دیدگاه مشهور باز می‌گردد که چون به لحاظ واقع بحث دنبال می‌شود برخی قائل به بساطت مشتق هستند و میان زننده و زدن تفاوتی وجود ندارد، هر چند از لحاظ مفهوم تفاوت واضح است؛ در نتیجه بیان ایشان معنایی غیر از معنای ذکر شده توسط مشهور نیست.

نکته دوم: در دوره قبل به این نتیجه رسیدیم که اصل اشکال مرحوم خویی به مرحوم آخوند وارد است اما این‌که چون برهان عقلی آورده شده است پس بحث در مفهوم نیست تام نمی‌باشد. به بیان دیگر نسبت بین برهان عقلی و عنوان تصویری عام و

خاص من وجه است.

اما با تأمل بیشتر می‌توان گفت در غالب موارد کلام ایشان مورد قبول است یعنی غالباً برای مفاهیم از برهان‌های عقلی استفاده نمی‌شود، در نتیجه استدلال تام است.

نکته سوم: یکی دیگر از قرائن عقلی بودن نزاع در مشتق مبتنی بودن مسئله بساطت و ترکیب بر براهین عقلی است و همان‌گونه که اشاره شد یکی دیگر از قرائن عقلی بودن نزاع مذکور این است که در هیچ کتاب لغتی مشخص نشده است که مشتق برای حال تلبس وضع شده باشد. حال تلبس و انقضاء توسط عقل ملاحظه شده و در ادامه بررسی می‌کند حقیقت «ضارب» منوط به حال تلبس یا اعم از آن است یا خیر؟!

بحث دوم: منشأ بحث بساطت و ترکیب

پس از روشن شدن معنای بساطت و ترکیب بحث بعد بررسی منشأ آن است. در کتاب مطالع و به صورت کلی کتب منطق فکر را تعریف نموده‌اند. در این کتاب و در تعریف فکر می‌گوید: «ترتیب امور معلومة لتحصيل أمر مجهول» یعنی اگر انسان اموری معلومی را در کنار هم قرار دهد تا به امر مجهولی برسد به آن فکر گفته می‌شود. مرحوم حاجی سبزواری در شرح منظومه می‌فرماید: «الفکر حركة من المبادئ و من المبادئ إلى مرادی.»

در این بحث گفته می‌شود چون امور جمع است و از لحاظ منطقی حداقل باید دلالت بر دو فرد داشته باشد پس همواره در تعاریف باید دو چیز مطرح باشد تا به امری مجهول نائل شویم، حال آن‌که گاهی اوقات با فصل به تنهایی می‌توان نوع را تعریف نمود؛ مانند این‌که در تعریف انسان می‌توان گفت: «ناطق.» شارح مطالع در مقام دفع اشکال مذکور می‌فرماید: «ناطق» نیز امری مرکب بوده و به معنای «شیء ثبت له النطق» است.

محقق شریف در حاشیه خود بر شرح مطالع می‌فرماید: «ناطق» بسیط بوده و مرکب نیست که این اشکال و جواب منشأ برای بحث ترکیب و بساطت واقع شده است.

ایشان برای روشن شدن مطلب می‌فرماید: این‌که گفته می‌شود «ناطق» مرکب از «شیء ثبت له النطق» است، «شیء» یا باید مفهومی و یا مصداقی باشد. اگر مفهومی مراد باشد دایره آن عام بوده لازم است عرض عام داخل در فصل شده و انقلاب محقق شود حال آن‌که محال است. اگر مقصود مصداقی باشد مراد، انسان است و در نتیجه باید گفت «الانسان، انسان ثبت له النطق.» اشکال این است که قضیه ممکنه به قضیه ضروریه انقلاب پیدا می‌کند به این بیان که «الانسان کاتب» قضیه ممکنه است یعنی نفی ضرورت از جانبین (کتابت و عدم کتابت). اما اگر کتابت به «شیء ثبت الکتابه» معنا نماییم و «شیء» مصداقی مراد باشد نتیجه آن ضروریه خواهد بود؛ در نتیجه «ناطق» واقع و حقیقتی بسیط دارد.

مرحوم صاحب فصول از هر دو قسمت کلام مرحوم شریف پاسخ داده است. ایشان می‌فرماید: اگر شیء مفهومی مراد باشد هر چند از حیث لغوی داخل در «ناطق» است اما اهل منطق تصرف در معنای لغوی نموده و آن را تجرید کرده‌اند؛ یعنی ناطق را با قطع از نظر از شیء به عنوان فصل قرار داده‌اند پس منافاتی وجود ندارد که از لحاظ لغوی شیء در معنای آن وجود داشته باشد.^[2]

[1]. «و من الغريب ما صدر عن المحقق صاحب الكفاية - قده - حيث قال: ما لفظه هذا: إرشاد لا يخفى ان معنى البساطة بحسب وحدته أدركا و تصوراً، بحيث لا يتصور عند تصوره إلا شيء واحد، لا شيئان، و ان انحل بتعمل من العقل إلى شيئين، كانهلال مفهوم الحجر و الشجر إلى شيء له الحجرية أو الشجرية مع وضوح بساطة مفهومهما، و بالجملة لا ينتظم بالانهلال إلى الاثنينية بالتعمل العقلي وحدة المعنى و بساطة المفهوم، كما لا يخفى، و إلى ذلك يرجع الإجمال و التفصيل الفارقان بين المحدود و الحد، مع ما هما عليه من الاتحاد ذاتاً، فالعقل بالتعمل يحلل النوع و يفصله إلى جنس و فصل بعد ما كان أمراً واحداً إدراكاً و شيئاً فارقاً تصوراً، فالتحليل يوجب فتق ما هو عليه من الجمع و الرتق. وجه الغرابة: هو ما عرفت من أن ما يصلح لأن يكون مورد البحث و النزاع هو البساطة و التركيب بحسب التحليل العقلي، لا بحسب الإدراك و التصور، ضرورة - ان البساطة للحاظية لا تصلح لأن تكون محوراً للبحث و مركزاً لتصادم الأدلة و البراهين العقلية، بل لا تقع تحت أي بحث علمي كما لا يخفى. و قد أشرنا آنفاً ان المرجع في إثباتها فهم العرف، لأن واقعها انطباع صورة علمية واحدة في مرآة الذهن، سواء أ كانت قابلة للانهلال في الواقع كمفهوم الإنسان و نحوه أم لم تكن. فمناط البساطة للحاظية وحدة المفهوم إدراكاً بل وحدة المفهوم في مرحلة التصور في كل مفهوم و مدلول للفظ واحد مما لم يقع لأحد فيه شك و ريب. و قد تحصل من ذلك ان المحقق صاحب الكفاية - قده - بالنتيجة من القائلين بالتركيب، لا البساطة. و كيف كان فالمشهور بين الفلاسفة و المتأخرين من الأصوليين منهم شيخنا الأستاذ - قده - بساطة المفاهيم الاشتقاقية، و قد أصروا على انه لا فرق بينها و بين المبادئ حقيقة و ذاتاً، و انما الفرق بينهما بالاعتبار و لحاظ الشيء مرة لا بشرط، و بشرط لا مرة أخرى، خلافاً لجماعة منهم شيخنا المحقق - قده - و صاحب شرح المطالع فذهبوا إلى التركيب.» محاضرات في أصول الفقه (طبع دار الهادي)، ج1، ص266 و 267.

[2]. «أن مفهوم المشتق على ما (حققه المحقق الشريف في بعض حواشيه بسيط منتزع عن الذات باعتبار تلبسها بالمبدأ و اتصافها به غير مركب و قد أفاد في وجه ذلك أن مفهوم الشيء لا يعتبر في مفهوم الناطق مثلاً و إلا لكان العرض العام داخلاً في الفصل و لو اعتبر فيه ما صدق عليه الشيء انقلبت مادة الإمكان الخاص ضرورة فإن الشيء الذي له الضحك هو الإنسان و ثبوت الشيء لنفسه ضروري) هذا ملخص ما أفاده الشريف على ما لخصه بعض الأعظم. و (قد أورد عليه في الفصول بأنه يمكن أن يختار الشق الأول و يدفع الإشكال بأن كون الناطق مثلاً فصلاً مبني على عرف المنطقيين يث اعتبروه مجرداً عن مفهوم الذات و ذلك لا يوجب وضعه لغة كذلك.)» كفاية الأصول (طبع آل البيت)، ص51 و 52.